

آنچه تماشای چند اثر از جشنواره چهل و یکم تئاتر فجر به رخ کشید؛

غیاب تئاتری‌های حرفه‌ای؛ حضور تماشاگران غیر حرفه‌ای

نکته قابل توجه جشنواره چهل و یکم نسبت به دوره‌های قبل، ترکیب جمعیتی تماشاگران بود و از چهره‌های آشنا که در این سال‌ها همیشه پای ثابت حضور در جشنواره بودند، کمتر می‌شد سراغ گرفت

زیباشناسی و چه به لحاظ انتقادی، حرفی برای گفتن داشته باشد.

نمایش سوم - آلاء

نمایش «آلاء» را می‌توان ذیل تئاتر دفاع مقدس صورتبندی کرد. دختری جوان که پرستار است به جبهه‌ها رفته تا مجروحان را مداوا کند. اما در مسیر این راه گرفتار شده و به اسارت نیروهای عراقی درمی‌آید. نکته مهم ماجرا هویت عراقی دختر این نمایش است. او در کودکی به ایران گریخته تا از اقتدار پدر دور شود. پدری که گویا فرماندهان ماشینی جنگی رژیم بعث صدام بوده است.

ایده اصلی نمایش بر مدار هویت و احساس تعلق به سرزمین شکل گرفته است. جغرافیایی که انسان می‌تواند خود را آزاد و مسئول فرض کند و به مقام بالای اخلاقی برسد. محمد کاظم تبار که این نمایش را در سال ۱۴۰۰ در سالن اصلی تئاتر مولوی بر صحنه آورده بود، این بار و در جشنواره تئاتر فجر، این مواجهه مابین ایران و عراق را به تصویر کشیده است. او تلاش دارد از کلیشه‌های رایج در باب مردمان دو کشور که درگیر جنگ هستند فاصله بگیرد. اما در نهایت تلاش او هم بر همان مدار می‌چرخد که در این سال‌ها شاهد آن بودیم. یعنی همان تقسیم‌بندی‌های کمابیش ایدئولوژیک در باب نیروهای حاضر در میدان نبرد. در واقع برای عبور از آن چارچوب‌های همیشگی، تئاتر دفاع مقدس نیاز دارد فهم تاریخی خویش را از هشت سال جنگ ایران و عراق، با فکت‌های تاریخی غنی کرده و سوسه‌های تازه‌ای از این مناقشه طولانی را بیان کند.

نمایش چهارم - هملت

نمایش «هملت» از کشور ارمنستان در روزهای آخر جشنواره در سالن اصلی تئاتر شهر به صحنه آمد. اجرایی که چندان نمی‌توانست زیباشناسی تماشاگران را نسبت به متن شکسپیر تعالی بخشد چرا که در این سال‌ها اجراهایی به نسبت با کیفیت از هملت بر صحنه آمده است. البته گروه ارمنستانی تلاش کرده بود با اجرایی کمینه گرا، خوانشی امروزی از نمایشنامه شکسپیر عرضه کند. اما نتیجه کار را نمی‌توان تماشایی و شگرف خواند. یکی از همان خوانش‌هایی که در این سال‌ها شاهد بودیم.

اجراهایی که نه به تمامی از تاریخت دوران شکسپیر فاصله می‌گیرند و نه به تمامی با مناسبات جهان مدرن همراستا می‌شوند. اجرا در انتهای نمایش و در صحنه جدال هملت و لائرتیس، تا حدودی از یکنواختی دور شده و تماشایی دنبال می‌شود. اما کسانی که پیش از این هملت اوسترترمایر در تالار وحدت را به تماشا نشسته بودند، خوانش این کارگردان آلمانی را تماشایی و انتقادی نمی‌یافتند. این شاید دلیلی باشد در رابطه با کیفیت گروه‌های بین‌المللی این دوره با سال‌های قبل.



پسامدرنیستی ابراهیم پشت کوهی می‌تواند همچون پیشینه‌های خلاقانه در نظر گرفته شود در مواجهه با متون کلاسیک برای اجرای صحنه‌ای. در این سال‌ها اقتباس‌های مختلفی از آثار ماندگار تاریخ نمایش به صحنه آمده که نتوانسته چندان رضایت مخاطبان را جلب کند.

اجراهایی ملال آور و پر از کلمات در غیاب ژست‌های تماشایی، حرکت و زیباشناسی خلاقانه صحنه‌ای. مکبث زار با تلفیق فضای وهم‌آلود مناسک زار و جباریت کسی چون مکبث، فضایی تازه خلق کرده از این تراژدی ماندگار. شهرزور دل‌افکار نقش مکبث و جباریت‌اش را به خوبی بر صحنه اجرایی کرده و توانسته فرم تازه‌ای از هنر نمایی خویش در عرصه بازیگری ارائه کند. استفاده از موسیقی جنوب و نواهای آن منطقه، حال و هوای محلی با ابعاد جهانی را ساخته است. ابراهیم پشت کوهی در این سال‌ها تلاش کرده با رویکردی پسامدرن، فرهنگ مردمان جنوب را با گوشه و کنار جهان پیوند بزند. از قضا مکبث زار یکی از نمونه‌های موفق این ماجراجویی‌هاست.

یک رویکرد التقاطی که به خوبی این امکان را فراهم می‌کند نمایشنامه‌های چون مکبث را از جغرافیایی اروپایی منسک کرده و از یک منظر خاورمیانه‌ای به نمایش درآورد. در نهایت می‌توان این نکته را افزود که تئاتر رخنه‌ها را از روزهای ما، به جسات‌هایی این چنینی احتیاج دارد تا شاید بتواند چه به لحاظ



نمایشی زیبا در رابطه با وضعیت مبهم، انرژی این گروه را معطوف خود کرده است. امید آنکه در آینده از این قبیل اجراها فاصله گرفته شود و انضمامی بودن روایت مدنظر گروه اجرایی شود. در نهایت می‌توان گفت که ماندگاری محصولی است کم‌بازده با مواد مصرفی به نسبت زیاد.

نمایش دوم - مکبث زار

ابراهیم پشت کوهی در نمایش «مکبث زار»، تلفیق پسامدرنی از نمایشنامه شکسپیر با آیین‌های محلی جنوب ایران انجام داده است. اجرایی تماشایی و صد البته معاصر با دوران ما. در واقع اجرای موزه‌ای از متنی چون مکبث شکسپیر با امکانات امروز به امری ناممکن بدل شده است. از این جهت خوانش



جشنواره‌های هنری نه رقابت که شکل‌گیری فضای کارناوالی و جشن‌بودگی است. از این منظر جشنواره امسال در غیاب چهره‌های مطرح تئاتری، کمتر توانست خصلت «باهم بودن» اهالی تئاتر را ممکن کند. حال با توجه به نکات بیان شده به نقد چند اجرای این دوره می‌پردازیم.

نمایش اول - ماندگ

«ماندگ»، یکی از اجراهای جشنواره است که از تاریخی شدن روایت خویش امتناع داشت و شخصیت‌های نمایش، گویی در یک فضای مبهم قرار گرفته باشند مدام در حال بر زبان راندن گزین‌گویی و خلق ژست‌های ایستا بودند. در واقع ماندگ نمونه‌ای است از فرمالیسم سسترون که نمی‌خواهد یا نمی‌تواند وضعیت تاریخی خویش را آشکار کند و در یک انتزاع محافظه‌کارانه مانند لارو به گرد خود پیل می‌تند. روایت مربوط است به خانواده‌ای از هم‌پاشیده که پدر نقش نمادین خویش را از دست داده و فرزند، توافقی در رابطه با یکدیگر ندارند. در نهایت این فضای گنگ، با نمایش دادن تصاویری از بیماران شیمیایی رژیم بعث عراق علیه مردم مظلوم کردستان، پایان می‌پذیرد.

اما نکته اینجاست که در طول اجرا، اشاره‌ای به این حادثه هولناک نمی‌شود یا اگر اشاره‌ای بوده برای مخاطبان بی‌معنا می‌ماند. بنابراین تماشاگران بعد از پایان نمایش محمد قاسمی و گروه ملایری‌اش، از خود می‌پرسیدند که اصولاً این نمایش چه می‌خواست بگوید؟ پاسخ هر چه باشد آن مقدار کفایت نخواهد کرد که رضایت تماشاگران را جلب کند. ماندگ گرفتار قاب‌های زیبا و ژست‌های اغراق شده است. نکته‌ای که یک اجرای تئاتری را می‌تواند تا مرز ملال و کسالت برساند. ای کاش این گروه ملایری بیش از این به جغرافیای اقلیم خویش می‌پرداخت و در باب مسائل مردمان شهر و دیار آن منطقه، مبادرت به تولید تئاتر می‌کرد.

دریغ که این امر صورت نگرفته و سوسه ساختن



محمد حسن خدایی

در کشاکش رکود و خوددگی عرصه‌های فرهنگی، هنری در پی حوادث تلخ اخیر، و تلاش مضاعف وزارت ارشاد برای شاد کردن هر چند مصنوعی فضای کشور از رهگذر رنگ و لعاب بخشیدن به این عرصه‌ها؛ جشنواره تئاتر فجر، دوره‌ای دیگر را تجربه کرد. از یاد نبریم که دولت سیزدهم سیاست‌های فرهنگی متفاوتی را پی گرفته است و از این رو در جشنواره شاهد حضور گروه‌های تئاتری کمتر شناخته شده‌ای بودیم که تلاش می‌کردند خود را در معرض تماشاگران و داوران این دوره جشنواره قرار دهند اما شاید در غیاب حرفه‌ای‌ها این تلاش چندان به مذاق مخاطبان همیشگی جشنواره خوش نیامد.

نکته دیگر اینکه ترکیب جمعیتی تماشاگران این دوره نسبت به قبل تفاوت کرده و از چهره‌های آشنا که در این سال‌ها همیشه پای ثابت در جشنواره بودند، حضور کم‌رنگی ملاحظه شد. بنابراین فضای نقد و گفتگوی انتقادی در باب اجراهای تئاتری آن چنان که باید در این دوره رونق ندارد و کمتر می‌توان نقدی بر اجراها در فضای عمومی مشاهده کرد. در نتیجه نوشتن در باب اجراهایی که در بوت نقد قرار نگرفته‌اند می‌تواند کنش‌های مخاطره‌آمیز و حتی ملال‌آور باشد. از یاد نباید برد که مهم‌ترین مولفه

از یاد نباید برد که مهم‌ترین مولفه

جشنواره‌های هنری نه رقابت که شکل‌گیری فضای کارناوالی و جشن‌بودگی است. از این منظر جشنواره امسال در غیاب چهره‌های مطرح تئاتری، کمتر توانست خصلت «باهم بودن» اهالی تئاتر را ممکن کند

پرده نقره‌ای

دوستانان سینما می‌دانند چه خبر است؛ مسئولان فرهنگی از آنها بهتر

چنته جشنواره فیلم فجر خالی است

همین اصرار برای محکم‌تر زدن بر طبل به خاطر این است که چنته سینما و جشنواره خالی است و کسی دوست ندارد این واقعیت نمایان تر شود و توی ذوق بزند. هدف هم گول زدن و سرگرم کردن کسانی است که اصل ماجرای خبرند. هواداران و سمپاتی‌ها که باید برایشان خوراک تهیه کرده‌اند چیزی به خوردشان بدهی باور می‌کنند و انگیزه می‌گیرند. اگر از سرمای سخت اروپا و سوزاندن فضولات گربه‌گویی، همان را تکرار می‌کنند و اگر از پیشرفت اقتصادی و حل مشکلات صحبت کنی، همان را باور دارند و برایش سینه سپر می‌کنند. اگر نه، کسی را که کمی با سینما آشناست، چطور می‌شود توجیه کرد که جشنواره‌ای بدون نام‌های بزرگ و فیلم‌های سوسه‌کننده، جشنواره هیجان‌انگیزی

برترین‌ها - امیرعبودزاده: چهل و یکمین جشنواره فیلم فجر از دیروز آغاز خواهد شد و از حالا معلوم است که نهادها و رسانه‌های رسمی عزمشان را جزم کرده‌اند تا برایش سنگ تمام بگذارند. اگر اتفاق خاصی نیفتد، لابد آقای زاکانی و همکاران شان در شهر برای جشنواره حساسی تبلیغ خواهند کرد، روزنامه‌های همسو با دولت از شور و شوق و صف‌ناپذیر تماشاگران و سالن‌های مملو از جمعیت گزارش خواهند داد و صد و سیما هر روز از رقابت داغ فیلم‌های حاضر در بخش مسابقه و التهاب مردم و دست‌اندرکاران سینما گزارش خواهد داد.

اما حقیقت چیز دیگری است. دوستانان سینما می‌دانند چه خبر است و مسئولان فرهنگی از آنها بهتر. اصلاً

وزیر ارشاد گفته‌اند: «در جشنواره فیلم فجر امسال ۶ فیلم با مضمون انقلاب، جبهه، جنگ و شهدا داریم که تلاش کردیم با امیدآفرینی ایجاد وفای کنیم و فیلم‌هایی که سیاه‌نمایی می‌کنند را نداریم.» کاش با حذف و اضافه و اعمال سلیقه‌ها بالا، همه سیاهی‌ها سفید می‌شد. اما نمی‌شود. کاش به دستور وزیر وفای و امید ایجاد می‌شد. اما هیچ مسئول و مدیری نتوانسته در جدال با هنرمندان و افکار و اعتقاداتشان برنده باشد. وزیر ارشاد ما هم نخواهد توانست. سرانجام هنر می‌ماند و ابتدال و سطحی‌نگری به فراموشی سپرده می‌شود. به همین تاریخ جشنواره نگاه کنید و ببینید کدام فیلم‌ها و هنرمندان خود را از فیلتر تاریخ گذر داده‌اند و جشنواره و انتخاب‌ها و تبلیغاتش بر این جاودانگی‌ها چه تأثیری داشته. چه آنها که سعی در ندیده گرفتن شان شده و چه آنها که برایشان یقه دریده‌ایم. با این توصیف می‌توانید برای این جشنواره هر چه محکم‌تر بر طبل‌ها بکوبید و هر چه بیشتر هزینه کنید. در آخر کار مشک خودش باید بپوشد.



اساس دفتر چه‌ها و تبصره‌های مورد نظر روستا ساخته شود، معلوم است آقای اسماعیلی اگر یک مثال نقض بر این مدعا می‌زدند ما تا بدشگردی شان را می‌کردیم.

اما راستش این است که خودشان هم می‌دانند این کوه غیر از موش نخواهد زاید. نمونه‌های اخیرش را مصطفی مستور برایشان در نامه‌ای نوشته بود و از بررسی‌های کتاب اخیرش گله کرده بود. آنجا که سانسور چی محترم روی داستان‌ها و سطور کتابش خط قرمز کشیده و در ابلاغیه‌اش گفته: «پارتی مختلط و علاقه به موسیقی خارجی» «داستان را غیر قابل باور» ساخته یا نمایش مزاحمت‌های خیابانی «سیاه‌نمایی و باعث ناامیدی عمومی» است.

اما این رفتارها و این جدال دائمی با جامعه و خواست‌هایش با هنرمندان و ایده‌ها و خلاقیت آنهاست که مایه ناامیدی عمومی است آقای وزیر. با این حذف‌ها، با این بدرم‌بدرم‌ها و با این جشنواره‌های با سمنای هم‌دل‌ها گرم نمی‌شود. با نمایش فیلم‌های بفرموده و سفارشی و مطلوب و دروغین هم نمی‌شود به مردم افسرده امید داد.

نیست. جشنواره‌ای که کارگردان‌ها دل‌شان نمی‌خواهد فیلم‌شان در آن نمایش پیدا کند و باز بگردان آن اعلام برائت می‌کنند. جشنواره‌ای که حتی با زیر پا گذاشتن قوانین خودش می‌خواهد به فهرست فیلم‌های حاضر رنگ و لعابی بدهد و از آن طرف پورا احمد که قرار است گل‌سرد سید محفل باشد، ندای اعتراض سر می‌دهد و می‌گوید «چه جشن و جشنواره‌ای؟» ستاره‌هایی که قرار بود با اسم و تصویرشان جشنواره را آتشگ کنیم می‌آیند و می‌گویند از این حضور «تنگ» دارند. وقتی هم کارگردان اسمی و بازیگر نام‌آشنا و چهره‌نابند، از جشنواره چه می‌ماند. بدون این‌ها حتی اسکار و کن هم از اعتبار می‌افتند چه برسد به جشنواره فجر. واقعیتش این است که جشنواره امسال فجر از همیشه خالی‌تر و قلابی‌تر است. با هیاهو و تهدید و وطن‌فروشی خطاب کردن کسانی که میل و خیالی برای آلمان به این مراسم ندارند، چیزی را نمی‌شود درست کرد. آقای اسماعیلی وزیر ارشاد، البته قبلاً تکلیف خود را با فرهنگ و سینما و جشنواره روشن کرده‌اند. وقتی برای هنرمند خط و نشان می‌کشید و مانعیت می‌دید که چی بسازد و چی نسازد، باید فکرتش را بکنید که خیلی زود اثرش را خواهید دید. با سینیمای سفارشی، با پروپاگاندا، سینما و جشنواره‌ها تماشاگر و هویت خالی می‌شوند. حتی اگر اعتراضات و فضاهای اجتماعی چند ماه اخیر هم نبود، جشنواره فجر همین فیلم‌هایی را داشت که حالا دارد. دو تا کمتر و بیشتر. فرهنگ و مسئولانی که هر چه بیشتر به نهادها و خودی خودی فیلم‌هایی که با پول پاشی ساخته می‌شود و قرار است پاک و پاکیزه باشد و جامعه آرمانی شان را نشان بدهد و تبلیغ کند دل می‌بندند و همه افتخارشان می‌شود یکی دو تا انیمیشن که خدای می‌داند با چه هزینه‌ای ساخته شده و با کدام ساز و کار.

آقای وزیر کاش می‌دانست که این مسیر قبلاً صد بار برفته شده و عین صد بار به زوال منتهی شده. از مک کار تیسیم در آمریکا تا سطره هتر مردمی در جهان سوسیالیستی. آخر و عاقبت هنری که از تباطش با جامعه قطع شده و قرار است بر

